

بررسی آرای تفسیری فریقین درباره آیه فیء*

□ سید محمدتقی موسوی کراماتی**

چکیده

این نوشتار با بررسی ابعاد مختلف آیه فیء از سوی مفسران فریقین، میزان همگرایی و واگرایی آرای تفسیری آنها را در کانون توجه قرار داده است. برخی از اختلاف آرای که در این دیدگاه وجود دارد متأثر از رهیافت‌های فقهی، کلامی، ادبی و برداشت‌های تاریخی است. آنچه در ارزیابی‌های این پژوهش بدان توجه شده، پرداختن به ارتباط معنایی آیه فیء با آیات پیشینی و پسینی و همچنین نسبت آن با آیه انفال می‌باشد که برآیند آن در سه محور مستقل، مبین و منسوخ ظهور نموده است. موضوع برخورداران از اموال فیء یکی دیگر از وجوهی است که واحدهای معنایی متفاوتی را از سوی مفسران برای این آیه رقم زده است. سهم الله، سهم رسول، ذی القربی، انصار، مهاجرین و تابعین، از مواردی است که تکثر و پراکندگی آرای تفسیری در آن دیده می‌شود که گاه بر اثر گرایش‌های کلامی و گاه به علت استنباط‌های ادبی به وجود آمده است. نقد و ارزیابی و گزینش صحیح‌ترین آرا که از سوی نوشتار حاضر درباره نگرش‌های مطروحه انجام گرفته بر پایه اولویت‌بخشی به دریافت‌های منطبق با چارچوب معنایی گزاره‌های قرآنی سامان یافته است.

کلید واژه‌ها: فیء، نسخ، ذی القربی، مهاجران، انصار، تابعین.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۵/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۷/۲۰.

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم (musavi.keramati@yahoo.com).

مقدمه

آیه فیء از بحث برانگیزترین آیاتی است که تنوع و تکثر و گاه اختلاف آرای گسترده‌ای از سوی مفسران در تحلیل و ارزیابی آن دیده می‌شود. این اختلاف آراء از چند حیث به ظهور رسیده است: نخست در خصوص ارتباط این آیه با آیات مشابه و همچنین نوع ارتباط آن با آیات پسینی و پیشینی در سوره حشر، به این مجموعه از آرای تفسیری سمت و سوی مختلفی داده است. علاوه بر این، آیه فیء از ارکان و اجزای خاصی ترکیب یافته که هرکدام از آنها به فراخور نیاز، رهیافت‌های متفاوتی را رقم زده است، باید اضافه نمود که مبنای عمل متفاوت برخی از اصحاب در خصوص مصادره فدک، بر اهمیت این مقوله افزوده است. تقابل اهل بیت^ع با حکومت سقیفه در خصوص نوع برداشت و دریافتی که از فیء داشته‌اند توجه بیشتری به این آیه جلب نموده است. با بررسی تطبیقی آرای مفسران فریقین میزان تفاوت و تضارب و گاه تشابه آنها در حیطه‌های مختلف شناخت‌شناسی آیه فیء به دست می‌آید.

مفهوم‌شناسی فیء

فیء در لغت به معنای بازگشت به حالت پسندیده است. راغب اصفهانی در تعریف واژه فیء چنین آورده است: الرَّجُوعُ إِلَىٰ حَالَةٍ مَحْمُودَةٍ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۵۰). در تعریف اصطلاحی آن آمده است: به اموالی گفته می‌شود که بدون جنگ به دست مسلمانان افتد (همان).

اما طبرسی در تعریفی که ارائه داده قید مشرکان را به آن افزوده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۹۰/۹). به نظر می‌رسد که قید مشرکان نمی‌تواند منحصراً ذیل مفهوم فیء جای گیرد؛ چرا که این لفظ از نظرگاه قرآنی شامل یهود نمی‌گردد؛ زیرا آنان از منظر قرآنی در جرگه مشرکان قرار نمی‌گیرند بنابراین لفظی که بر طبق گزاره‌های قرآنی می‌توان از آن در این مورد به کار برد

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و... ۳۰

لفظ کافران است چنان‌که در سوره حشر نیز برای بیان این معنا از همین لفظ استفاده شده است. شهید مطهری در تعریف فی‌ء می‌گوید: اموالی که از کافر حربی به دست می‌آید ولی بدون اینکه زور شمشیر در کار باشد (مطهری، بی‌تا: ۱۴۷/۲۷).

فلسفه بهره‌گیری قرآن از این مفهوم نیز در نوع خود جالب است. مفهوم فی‌ء مطابق با گفتمان توحیدی به کار رفته است تا حامل بار معرفت قرآنی گردد. بر اساس نگرش توحیدی قرآن، بهره‌مندی از نعمت‌های الهی زمانی جایز می‌گردد که انسان در طریق توحید گام بردارد، وگرنه استفاده از آن، مصداق غصب خواهد بود و تسلط مسلمانان بر آن به معنای بازگشت به جایگاه اصلی آن است. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

«فی‌ء» یعنی آن که به جای اصلی خودش برگشته است؛ یعنی او را غاصب می‌شمارد. با فلسفه قرآن مطلب کامل و روشن است؛ چون هرچه هست از آن خداست، همه چیز مال خداست و خدا در این عالم بشر را برای مقصدی خلق کرده است که آن مقصد توحید است و استفاده از سفره الهی آن قدر برای انسان جایز است که با هدف صاحب اصلی موافق و هماهنگ باشد. از نظر اسلام کسی که کافر بالله العظیم است مالک حقیقی نیست؛ در واقع آنچه را که می‌خورد مثل کسی است که از نظر قانونی مال غصبی را می‌خورد. این مال وقتی که به مسلم برمی‌گردد «فی‌ء» است (مطهری، همان).

سبب نزول سوره

این سوره در پی عهد شکنی یهودیان بنی‌نضیر نازل شد هر چند میان مورخان و مفسران در مورد زمان نزول این سوره اختلاف نظر وجود دارد، اما عمدتاً ظرف نزول آن را پس از جنگ احد دانسته‌اند. علامه طبرسی دو نقل را برای این سوره ذکر می‌کند که هر دو از حیث زمانی پس از جنگ احد روی داده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۸۶/۹). برابر با گزارش‌های تاریخی نیز چنین زمانی تأیید می‌گردد. برای نمونه، یعقوبی وقوع این رخداد را چهار ماه پس از جنگ احد تعیین نموده است (یعقوبی، بی‌تا: ۴۸/۲). دیگر منابع متقدم تاریخی همچون مغازی و اقدی نیز

قائل به چنین سیر تاریخی است (واقدی، ۱۴۰۹: ۱/۳۶۳). اما آنچه به این رخداد اهمیت فزون‌تری بخشیده، توافقی است که بدون حضور تسلیحات نظامی در معرکه جنگ و درگیری فیزیکی به دست آمد. در پی این توافق، غنایمی فراچنگ آمد که شیوه تقسیمی خاص موارد مصرف آن بر خلاف رویه‌های گذشته تغییر یافت و چیزی از آن نصیب حاضران در لشکر اسلام نشد. وقتی عده‌ای چرایی این کار را از رسول خدا جویا شدند آیه فی‌ء نازل گردید:

وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (حشر: ۶).

نقش آیه

در آرای تفسیری فریقین درباره نوع ارتباط آیه هفتم با آیه ۶ و همچنین نسبت آن با آیه انفال، نظر یکسانی وجود ندارد:

وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقَرِيبِ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَى لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (انفال: ۶ - ۷).

در میان آرای تفسیری اهل تسنن سه دیدگاه مستقل، مبین و منسوخ پدید آمده است. در میان مفسران شیعه فقط دو نظر مستقل و مبین وجود دارد. بر خلاف اهل تسنن که برخی از آنها قائل به نسخ این آیه هستند، در شیعه همه آرا در دو محور مستقل و مبین خلاصه می‌گردد.

۱. مستقل

عده‌ای از مفسران آیه هفتم را مستقل از آیه ۶ دانسته‌اند به این معنا که این آیه در مقام بیان حکمی جدید غیر از آن چیزی است که در آیه پیشین از آن سخن گفته شد (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۴/۱۷۷۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۴۰) این طایفه بر این باورند آیه ششم فقط مخصوص بنی‌نضیر

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و ... □ ۵

است و آیه هفتم در پی بیان اخباری از سایر موارد فیء به دست آمده در دیگر «قُری» همچون بنی قریظه و دیگر موارد مشابه است.

استدلال این گروه تأکید بر این است که در این آیه بر خلاف آیه پیشین، عبارت اهل القری به کار رفته است که نشان می‌دهد حکم این آیه با حکم آیه پیش از آن متفاوت است (ابن عاشور، بی تا: ۲۸ / ۷۳).

ابن عربی در آغاز این بحث به این نکته اشاره می‌کند که هیچ اختلافی در آیه ششم نیست که مخصوص رسول خداست و درباره آیه بعد آرای مختلفی وجود دارد و به چهار قول اشاره می‌کند (ابن عربی، ۱۴۰۸: ۴ / ۱۷۷۱). او در توضیح آیه می‌گوید: اختلافی که در آیه وجود دارد این است که با در نظر گرفتن آیه انفال با سه معنا مواجه هستیم. در ادامه وی معانی مستقلی را برای هر کدام از این سه آیه بر می‌گزیند و مسئله بنی‌نضیر را مسئله‌ای خاص دانسته که فقط به رسول خدا اختصاص یافته است. او جهت تأیید رأیش به نوع رفتار عمر بن خطاب در فتح عراق استناد جسته است (همان: ۱۷۷۲): زمانی که قومی از اصحاب از او خواستند تا اموال به دست آمده را میان آنها تقسیم نماید، حاضر به انجام آن نشد و به آیه «و الذین جاؤوا من بعدهم» استناد جست. امام علی نیز پس از مشاوره عمر بن خطاب او را از چنین کاری بازداشت. اما نکته‌ای که در اینجا وجود دارد و نباید از نظر دور داشت آن است که فتح عراق شبیه فتح در بنی‌نضیر و سایر موارد نبوده است، بلکه به تعبیر آلوسی، این جنگ با درگیری و حضور فیزیکی در جنگ به دست مسلمانان افتاد (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴ / ۲۴۰). در ادامه باید خاطر نشان ساخت که لازمه پذیرش چنین دیدگاهی قائل شدن به جدانگاری واحد نزول در این سوره است؛ چرا که فاصله زمانی غزوه بنی‌نضیر با سایر موارد نامبرده به مدت دو سال است. بنابراین بر پایه این دیدگاه بخش‌های پسینی با فاصله دو ساله، ضمیمه آیات پیشینی شده است.

در شیعه، تفسیر کنز العرفان از جمله تفاسیری است که به این نظر گرویده است. به نظر ایشان آیه هفتم بیانی مستقل از آیه ششم دارد. وی این وجه را از اجود وجوه خواننده است (فاضل مقداد، ۱۳۷۳: ۱ / ۲۵۶).

تفسیر کاشف نیز بسان کنز العرفان در تتبعات تفسیری خود بدین نتیجه رسیده که این آیه دو حکم کاملاً مستقل مطرح می‌کنند که نه در حیظه ناسخ و منسوخ می‌گنجد و نه در چارچوب مجمل و مبین تعریف می‌شود. او نیز در بیان این دیدگاه تعبیر من اهل القری را دلیلی بر صحت این تفسیر دانسته است (مغنیه، ۱۴۲۴: ۷/۲۸۶). البته او در تفسیر دیگرش با تفصیل بیشتری به این موضوع پرداخته و این نکته را خاطر نشان می‌سازد که در هر دو آیه مسئله فیء مد نظر است با این تفاوت که نوع مصرف هر کدام از دیگری متفاوت بوده است. در قضیه فیء تمام مال حاصل از قضیه بنی نضیر، به رسول خدا تعلق گرفت، اما در سایر موارد به گروه‌های دیگر نیز اختصاص داده شد (مغنیه، ۱۴۲۵: ۷۳۰).

۲. مبین

عده‌ای دیگر بر خلاف دیدگاه نخست، آیه دوم را به آیه اول عطف می‌کنند و شأن آیه دوم را روشنتر و مبین اجمال آیه نخست درباره «فما اوجفتم علیه من خیل ولكن الله یسلط رسله من یشاء» تلقی نموده‌اند (جصاص ۱۴۰۵: ۵/۳۱۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/۵۰۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۵/۱۹۹).

در تفاسیر شیعه نیز عمدتاً این دیدگاه را برگزیده‌اند. شیخ طوسی در معنای اهل القری بنی نضیر را مقصود این تفسیر دانسته است (بی‌تا: ۹/۵۶۴). صاحب من وحی القرآن نیز وحدت موضوع و وحدت سیاق را دال بر پیوند معنایی دو آیه حمل نموده و تفاوت در تعبیر را طبق قواعد عام و خاص حمل می‌کند (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۲/۱۰۵).

علامه طباطبایی نیز آیه هفتم را در ادامه آیه پیشین معناشناسی کرده و این معنا را معنای ظاهر آیه دانسته است و در تفسیر آن می‌گوید: آیه مذکور موارد مصرف فیء را بیان می‌کند و به صورت کلی قانون فیء را از مورد خاص بنی نضیر به سایر موارد مشابه تعمیم می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹/۳۵۳).

ابن عاشور در نقد این نظر می‌گوید: مقتضی است طبق این قول اموال بنی نضیر مخمس شود. حال آنکه ضد آن ثابت شده است (پیامبر بر اساس چنین قانونی عمل نکرد)، پس باید

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و ... ۷۴

یا حکم اموال بنی‌نضیر خاص باشد یا آیه هفتم ناسخ آیه قبل باشد، با این شرط که پس از مدتی نازل شده باشد (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۷۴/۲۸).

۳. منسوخ

برخی دیگر معتقدند که آیه انفال آیه سوره حشر را نسخ کرده است (ابن‌البارزی، ۱۴۱۱: ۴/۴۰۷؛ کیه‌راسی، ۱۴۲۲: ۴/۴۰۶). برخی نیز گفته‌اند که این آیه، آیه انفال را نسخ کرده است (همان: ۷۵/۲۸).

قرطبی در نقد این نظر می‌گوید: سوره انفال پیش از سوره حشر نازل شده است؛ چون سوره انفال درباره جنگ بدر می‌باشد که در سال دوم رخ داده و سوره حشر پس از جنگ احد به وقوع پیوسته است. علاوه بر آن، در مسئله نسخ شرط است که ناسخ متأخر از منسوخ باشد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۴/۱۸).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد که دیدگاه مبین بودن آیه از قوت بیشتری برخوردار است. نخست آنکه به تعبیر علامه طباطبایی ظاهر آیه چنین معنایی را افاده می‌کند که در تعبیر صاحب من وحی القرآن از آن با عنوان وحدت موضوعی و سیاقی یاد شده است. پس اگر معنایی جز این مدنظر بود باید قرینه‌ای دال بر آن وجود داشته باشد. هرچند که برخی کوشیده‌اند تا به استناد به عبارت «من اهل القری» ظاهر آیه را متفاوت از معنای پیوسته آن با آیه پیشین نشان دهند، اما چنین دلیلی از صحت کافی برخوردار نیست؛ چون عبارت «من اهل القری» مفهوم عامی است که بنی‌نضیر نیز شامل آن می‌شود و در ظاهر آیه نیز قرینه‌ای که بنی‌نضیر را از مفهوم عام من اهل القری استثنا کند وجود ندارد.

در توضیح این مسئله باید بازشناسی مفهوم اهل القری را از نظر گذرانند. اهل القری به منطقه‌ای در حد فاصل میان تیماء و خیبر گفته می‌شود. و بدین جهت وادی القری نامیده شد که از ابتدا تا انتهایش قریه‌هایی به هم پیوسته وجود داشت و این منطقه محل

سکونت یهود بوده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۳۸/۴). علامه طبرسی در بیان مصادیق اهل القری می‌گوید: مراد از آن بنی قریظه و بنی نضیر هستند. پس از آن فدک و خیبر و عرینه و ینیع که با فاصله بیشتری از مدینه هستند نیز جزء آن قرار داده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۹۰/۹).

در خصوص خدشه‌ای که ابن عاشور در ذیل دیدگاه استقلال‌ی آیه ابراز داشته، گفتنی است که عدم مخمس شدن فیء در جنگ بنی نضیر دلیل کافی برای عدم پذیرش این دیدگاه نیست؛ زیرا از حیث فقهی نیز میان مفسران اهل تسنن پراکندگی نظر وجود دارد؛ برخی از آنان قائل به شش سهم‌اند و نقش الله را در گزاره مذکور فراتر از یک نقش تشریفاتی برداشت نموده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۰۰/۵) و عده‌ای دیگر نیز قائل به تقسیم پنج‌گانه‌اند که چهار سهم از آن رسول خداست و ایشان در سهم پنجم نیز شریک دیگر گروه‌های برخوردار از این سهم می‌گردند (واحدی، ۱۴۱۵: ۱۰۸۲/۲).

آنچه بیش از این در فروکاستن ابهام پیش آمده مؤثر است توجه به نقش کانونی رسول خدا در رخدادهای بنی نضیر است. بر اساس آنچه از سبب نزول این سوره به دست می‌آید در تخصیص این مال لزوماً رعایت تقسیم چندگانه‌ای که در آیه آمده ضرورت ندارد اما رعایت چارچوبی که در نوع مصرف آن مشخص شده قطعی می‌نماید. پس رسول خدا بنا بر تشخیصی که می‌دهد در اجرای این دستورالعمل طبق این چارچوب و بر اساس اقتضائات موجود می‌تواند گزینشی عمل نماید. در خصوص این مسئله یکی از مفسران شیعه چنین توضیح داده است:

هرچند آیه اول ظاهراً "فیء" را در اختیار شخص پیامبر می‌گذارد و در آیه دوم مصارف شش‌گانه‌ای برای آن ذکر می‌کند، زیرا این مصارف شش‌گانه ذکر اولویت‌هایی است که پیامبر | در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند. به تعبیر دیگر: پیغمبر اکرم | این همه ثروت را برای شخص خودش نمی‌خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۵۰۹/۲۳).

برخورداران سهم فیء

آیه فیء برخورداران این نوع مال را به چند بخش تقسیم نموده است. این نامبردگان به دو بخش کلی عناوین و اوصاف تقسیم می‌گردند. برخی از نامبردگان به صورت مشخص با عنوان و اسم از آنها یاد شده است که بحث ما در این حیطة خواهد بود و بخشی از آیه نیز به ذکر اوصافی همچون یتیم و مسکین و ابن السبیل پرداخته است که به دلیل عدم اختلاف در این اوصاف از سوی مفسران، ضرورتی برای ورود به این بحث وجود ندارد.

سهم الله

در این باره دو نظر وجود دارد: برخی از مفسران جایگاه الله را در آیه تشریفاتی و به منظور تبرک حمل نموده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۴۰؛ مکارم، ۱۳۷۴: ۲۳/۵۰۴). عده‌ای نیز آن را معنادار می‌دانند. البته هرکدام از دیگری متفاوت است؛ مثلاً در تفاسیر اهل تسنن آنان که قائل به این نظریه‌اند آن را محدود به مصارف و مخارج کعبه یا مساجد دانسته‌اند (ابی‌السعود، ۱۹۸۳: ۸/۲۲۸)، اما در برخی از تفاسیر شیعه معنای آن را وسیع و گسترده تلقی نموده‌اند، به گونه‌ایی که هرچه در راه رضای خدا فرض شود می‌تواند مصداقی از سهم الله باشد (فضل‌الله، بی‌تا: ۲۲/۱۰۴). اختیار این سهم نیز از منظر این تفاسیر بر عهده رسول خداست (صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۸/۲۳۷). البته این برداشت برگرفته از روایت‌هایی است که از حیث سندی به طور صحیح از امامان شیعه به دست آمده است: «وَعَنْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: وَالْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَاللرَسُولُ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلرَسُولِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَحِبُّ» (طوسی، ۱۴۰۷: ۴/۱۳۳)

سهم الرسول

اختلاف نظر چندانی در این باره دیده نمی‌شود، جز آنکه اهل تسنن و تشیع متناسب با

گرایش اعتقادی خود متصدی مصرف این مال را متفاوت می‌دانند. شیعیان تصرف در سهم رسول خدا را حق امامان شیعه می‌دانند که روایاتی نیز در این باره از سوی امامان شیعه نقل شده است: «لنا سهم رسول الله» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۳۹۲). پس از آن این مسئولیت را متوجه مجتهدان و حکومت اسلامی می‌دانند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۸/۲۳۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳/۵۰۹).

اما اهل تسنن تدبیر آن را بر عهده خلفا می‌پندارند که البته مذاهب فقهی اهل تسنن در خصوص مصرف آن، آرای متفاوتی دارند (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۹/۲۷۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۸/۱۲).

ذی القربی

در مصداق ذی القربی همگان متفق القولند که مقصود از آن اهل بیت رسول خدا هستند. فخر رازی به اجماع تصریح می‌کند. البته او بنی مطلب نیز بر آن می‌افزاید (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۹/۵۰۷). آلوسی از دیگر مفسران اهل تسنن نیز همین معنا را انتخاب کرده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۴۱).

در این باره که چرا از مال فیء سهمی به ذوی القربی اختصاص داده شده، دو وجه ذکر نموده‌اند: نخست آنکه آنها از صدقه محروم شده‌اند و دوم آنکه بنی هاشم و طبق قولی که بنی مطلب نیز به آن افزوده‌اند، همواره از پیامبر - چه در زمان جاهلیت و چه در زمان اسلام - حمایت نموده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۴۱؛ شربینی، ۱۴۲۵: ۳/۶۳۹).

سهم ذی القربی پس از پیامبر

اما در این باره که سهم ذی القربی پس از پیامبر چگونه مصرف خواهد شد، به روشنی و وضوح از آن در تفاسیر اهل تسنن بحثی نشده است. فخر رازی پس از آنکه مسئله فدک را به بحث گذاشته، به گونه‌ای آن را نقل می‌کند که این حق را برای ابوبکر ثابت کند، اما در همین نقل نیز می‌گوید: رسول خدا هنگامی که فدک به دستش افتاد بخشی را برای نفقه خانواده اش به مصرف می‌رساند و بخشی دیگر را به مستمندان و بخشی نیز برای تأمین

تسلیمات نظامی اختصاص داد. پس از آن ابوبکر نیز بدین شیوه عمل نمود (۱۴۲۰: ۲۹/۵۰۶) جصاص نیز در روایتی از ابوبکر نقل می‌کند که رسول خدا بخشی از درآمد حاصل از فیه را به مصرف خانواده اش می‌رساند (۱۴۰۵: ۵/۳۱۸). او همچنین از زهری نقل می‌کند که اموال فیه در بیت‌المال مسلمین قرار نمی‌گرفت و موارد مصرف آن غیر از خراج و جزیه می‌باشد؛ چون این مال خاص رسول خدا بوده است (همان).

به نظر می‌رسد که مفسران اهل تسنن همگی اتفاق نظر دارند که سهم ذی‌القربی برای اهل بیت ثابت می‌ماند و کمتر مفسری است که در این باره تشکیکی کرده باشد. عمدتاً آنچه مطرح می‌شود، در خصوص مصداق ذی‌القربی و چگونگی تقسیم آن در میان آنان است؛ زیرا اگر در این باره اختلاف نظری وجود می‌داشت قطعاً در تفاسیر منعکس می‌شد؛ چنان‌که اختلاف در مورد چگونگی مصرف بخشی از فیه که به رسول خدا اختصاص داشت در خصوص چگونگی هزینه کردن پس از رسول خدا میان صاحب نظران اهل تسنن واقع شده است (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۹/۲۷۶).

آنچه به نظر می‌رسد که در مطالعات تفسیری فریقین درباره ذی‌القربی مغفول مانده باشد، عدم توجه به ساختار کلمه ذی‌القربی است. همراهی لام در کنار ذی‌القربی و چینش آن با همین ترکیب در کنار نام الله و رسول، معنایی خاص در موازنه‌ای یکسان با الله و رسول افاده می‌کند که به هیچ وجه آن را دستخوش تحولات زمانی و مکانی نمی‌سازد. ابوالفتوح رازی از معدود مفسرانی است که با تکیه بر این ساختار، لام را به معنای مالکیت اخذ نموده است که با درگذشت رسول خدا این حق از اهل بیت ساقط نمی‌شود (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۹/۱۱۵).

اما آنچه از جهت تاریخی ثابت می‌نماید آن است که ابوبکر، حضرت زهرا[ؓ] را از این حق محروم ساخت، با این توجیه که رسول خدا فرموده: انبیا ارثی باقی نمی‌گذارند و همین امر موجبات خشم دختر رسول خدا را فراهم ساخت، به گونه‌ای که تا پایان عمر با ابوبکر سخنی نگفت. در گزارشی که بخاری در این باره نقل نموده، روشن می‌گردد که موضوع اختلاف میان حضرت زهرا[ؓ] با ابوبکر بر سر مسئله فیه بوده و او به صراحت از آیه فیه

خبر داده است (بخاری، ۱۴۲۲: ۴/۴۲: ۵/۸۲؛ مسلم، بی تا: ۵/۱۵۵؛ ابن حنبل، ۱۴۱۹: ۱/۶؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۸/۲۳؛ ابی یعلی، بی تا: ۱/۴۵).^۱

هرچند که در خصوص مسئله اختلاف اهل بیت با حکومت سقیفه در مورد مسئله خمس نیز سخن رفته و بعضی از نقل‌ها به صورت خاص ناظر به این مسئله است، اما به طور کل حضرت زهرا[ؓ] در خصوص سه مسئله با حکومت وقت مخالفت کرد که عبارتند از: بخشش پیامبر به او، ارث و سهم ذی‌القربی (عسکری، ۱۴۲۶: ۲/۱۹۲). نوع رفتار حاکمان سقیفه روشن می‌سازد که آنها در این قضیه با نفی میراث پیامبر در صدد حذف سهم ذی‌القربی برآمدند که هم شامل خمس می‌شود و هم شامل فیء. چنان‌که محدثان اهل تسنن از حسن بن محمد بن حنفیه نقل می‌کنند که پس از رسول خدا مردم در خصوص سهم پیامبر و سهم ذی‌القربی دچار اختلاف نظر شدند. عده‌ای بر آن شدند که سهم پیامبر از آن خلیفه پس از اوست و گروهی گفتند که سهم ذی‌القربی به خویشاوندان پیامبر می‌رسد و جمعی نیز آن را از آن خویشاوندان خلیفه دانستند. در نهایت در زمان ابوبکر و عمر این دو سهم را به صرف تقویت مسائل نظامی کردند (ابن ابی‌شیبه، ۱۴۰۹: ۷/۶۹۹؛ نسایی، ۱۳۴۸: ۷/۱۳۳؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ۲/۱۲۸؛ بیهقی، بی تا: ۶/۳۴۲).

بر اساس گزارش‌های تاریخی، ابوبکر سهم ذی‌القربی را در مال‌الله گذاشت و از این طریق این حق را نسخ کرد. منابع اهل تسنن از حسن بن محمد بن علی بن ابی‌طالب[×] چنین نقل نموده‌اند (جوهری، ۱۴۰۱: ۱۱۸؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۷: ۱۶/۲۳۱).^۲ از ابن عباس نیز همین خبر گزارش شده است (طبری، ۱۴۱۲: ۱۰/۶). طبری نیز در این باره چنین گفته است (طبری، ۱۴۱۲: ۲۸/۲۶).

اما عثمان خلیفه سوم به گونه‌ای عمل کرد که نشان داد او بر این باور بوده که سهم ذی‌القربی سهم خویشاوندانش است. از همین روی در نقل پیشین فقط به ذکر نام ابوبکر و عمر در این باور که این دو سهم را باید در مسائل نظامی به مصرف رساند، بسنده شده است. برای نمونه: عثمان خمس اولیه فتح آفریقا را به عبدالله بن ابی سرح بخشید و خمس

فتوحات دوم را که به فتح همه آفریقا انجامید، به دامادش مروان بن حکم بخشید (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۹۱/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۷: ۱۹۸/۱).

نقد و بررسی

بر اساس مطلب گذشته، رفتار ابوبکر در الغای سهم ذی القربی بیانگر باور او به نسخ است هر چند که وی صراحتاً به نسخ آن حکم ننموده، اما استناد وی به حدیثی که تنها او ناقل آن می‌باشد چنین باوری را القا می‌نماید. از گفت‌وگویی که میان او با حضرت زهرا[ؓ] گزارش شده چنین برداشتی حاصل می‌شود (بلاذری، ۱۳۹۴: ۵۱۹/۱).^۳

در حالی که خبر واحد قابلیت نسخ حکم الهی را ندارد. زمانی ابوبکر می‌توانست چنین حکمی را اعمال نماید که نام ذی القربی در صدر مشمولان این سهم قرار نگرفته باشد. حضرت زهرا[ؓ] نیز در مقابل آنچه از ابوبکر سر زد به همین اصل احتجاج ورزید (ذهبی، ۱۴۰۷: ۲۳/۳).^۴

اما آنچه نشان می‌دهد که مفسران اهل تسنن نظری بر خلاف رأی خلفا برگزیده‌اند، مباحثی است که در خصوص چگونگی برخورداری ذی القربی از این سهم طرح نموده‌اند. اگر جز این بود قطعاً این مسئله از چارچوب مطالعات تفسیری آنها خارج می‌گردید، حال آنکه این موضوع در کانون توجه صاحب نظران قرآن‌پژوه اهل تسنن قرار گرفته است. در ادامه این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

مصادیق مصرف در ذی القربی در این باره که آیا این سهم فقط مختص فقرای اهل بیت رسول خداست یا اغنیای آنان نیز مشمول این مال می‌گردند، اختلاف نظر وجود دارد. شیخ طوسی به این نکته تصریح می‌کند که صحابه در زمان عمر بن خطاب اجماع داشتند که فقرای قوم رسول خدا حق برداشت از مال فیء دارند. شافعی معتقد است که فقیر و غنی خاندان رسول خدا این حق را دارند؛ چون از صدقه منع شده‌اند (طوسی، بی تا: ۵۶۳/۹). شیخ طوسی نیز همین نظر را برگزیده است (همان: ۵۶۴/۹).

در بعضی از روایات شیعه آمده است که مقصود از طوایف چهارگانه، خاندان رسول خداست (طباطبایی، همان). شیخ طوسی نیز همین نظر را برگزیده است (همان: ۵۶۴/۹).

اما طبرسی این روایات را محصور و محدود به خاندان رسول خدا نمی‌داند و توسعه در مصرف آن را پذیرفته است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۹۲/۹).^۵

علامه طباطبایی این مورد را عمومیت می‌دهد و با استناد به گزارش‌های مجمع البیان، انحصار در این مورد را رد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۶۲/۱۹).

در میان اهل تسنن نیز این موضوع مورد توجه قرار گرفته و به آرای فقهی‌ای که در اطراف این مسئله به وجود آمده اشاره نموده‌اند. برای نمونه، ثعلبی دو حکم فقهی شافعی و حنفی را بازتاب داده و تفاوت یا عدم تفاوت در سهم زن و مرد را نیز از نظر گذرانیده است (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۷۴/۹). آلوسی نیز به تفصیل از این مسئله سخن گفته است. اما آنچه در خور توجه می‌نماید آن است که وی پس از ارائه مسئله مذکور نکته‌ای را خاطر نشان ساخته که در گذشته نیز به آن اشاره شد و شایسته می‌نماید که بار دیگر از این زاویه به آن نگرسته شود: او به این نکته اذعان دارد که رفتار خلفا بر خلاف آن چیزی است که آیه بر آن حکم نموده است و آنان هیچ‌گاه سهم مستقلی برای ذی‌القربی در عمل قائل نشدند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۴۱/۱۴).^۶

البته وی در ادامه به این مسئله نیز اشاره می‌کند که امام علی نیز با وجود آنکه در بعضی از موارد با خلفا مخالفت کرده اما در زمان حکومتش در این مورد مخالفتی از خود نشان نداد. آلوسی پس از آن سعی می‌کند تا وجهی را ارائه دهد که بر پایه آن امکان توجیه رفتار خلفا وجود داشته باشد (همان).

اما در پاسخ باید گفت: چنان‌که منابع اهل تسنن نیز گزارش داده‌اند، امام علی هنگامی که ابوبکر فدک را مصادره نمود، در برابر این عمل ساکت نماند و به آن اعتراض کرد (همیشی، ۱۴۰۸: ۴۰/۹).

به نظر می‌رسد که جامعه آن روز آنقدر از ارزش‌های اسلامی فاصله گرفته بود که امام علی برای اصلاحات اساسی‌تر نمی‌توانست برای این بخش از احکامی که مسخ شده بود

هزینه نماید. پس نمی‌توان رأی امام علی را در این باره با خلفا یکسان پنداشت، آن‌چنان‌که امام علی هنگام به قدرت رسیدن از غصب فدک در یک خطبه از اندوه آن شکوه نمود اما به آزاد کردن آن اقدامی نکرد:

كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ
سَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ (نهج البلاغه، نامه ۴۵)؛ از آنچه آسمان بر آن
سایه افکنده فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر
سخت‌و‌تمندانه از آن چشم پوشیدند.

مهاجران

«لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ
رِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حشر: ۸).

بحث بعد در خصوص ارتباط آیات هشت، نه و ده با آیه هفتم است. البته کسانی که
قائل به نسخ این آیه هستند طبیعتاً ادامه این بحث نیز برای آنها خالی از فایده است، اما
کسانی که آیه فیء را آیه‌ای محکم می‌پندارند بر اساس نوع نگاهی که به این آیات دارند،
برای آنها مصادیق مصرف فیء متغیر خواهد شد.

آیات پس از آیه فیء به ذکر وصف گروه مهاجر و انصار پرداخته است که البته برخی از
مفسران، تابعین را نیز بر طبق رأی خاصی که از آیه دهم دارند به این موارد افزوده‌اند. اما
پرسش این است که آیا مهاجرین و انصار از سهامداران و برخورداران مال فیء هستند یا
اینکه آیات مذکور مستقل از آیه فیء، به بحثی مستقل از آنچه محتوای آیه فیء در بر دارد
ورود نموده است؟

برخی از مفسران، مهاجرین را بدل از عبارات به کار رفته در آیه فیء حمل نموده‌اند؛
مثلاً فخر رازی در تفسیر این آیه می‌گوید: مهاجرین بدل از ذی‌القربی و یثام و مساکین و
ابن‌السبیل است، در نتیجه این چهار گروه، فقیر و از مهاجرین هستند و ادامه آیه، معرفی

مهاجرین است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۵۰۷/۲۹).

زمخشری نیز این قول را برگزیده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۰۳/۴). ابن عاشور نیز از مفسران معاصر این رأی را انتخاب کرده و نتیجه می‌گیرد که مهاجرین و انصار و تابعین به این جمع افزوده می‌شوند (ابن عاشور، بی‌تا: ۷۸/۲۸). این دیدگاه بر آن است که فیء مخصوص مهاجران است. به نظر می‌رسد که این دیدگاه نظر اکثر مفسران اهل تسنن باشد با این تفاوت که عده‌ای از آنها این سهم را خاص مهاجرین تلقی نموده‌اند و برخی از آنها انصار و عده‌ای هم تابعین را بر اساس آیات پس از آن، بدان افزوده‌اند.

علامه طباطبایی طبق اخبار رسیده از معصومین^۱ به گونه‌ای دیگر آیه را تفسیر نموده است. به نظر ایشان لفقراء و المهاجرین بیان مصداق و موارد مصرف فیء در راه خداست، نه اینکه فقرای مهاجرین یکی از سهامداران فیء باشند بلکه به این معناست که اگر در مورد آنان صرف شود در راه خدا خرج شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۵۴/۱۹). علامه طباطبایی با در نظر گرفتن معنای حقیقی و واقعی به نقش الله در ترتیب مصادیق مصرف فیء موفق شده است تا آشفته‌گی تفسیری‌ای که میان مفسران در تبیین این مسئله به وجود آمده سامان بخشد:

حاصل معنای آیه چنین می‌شود: خدای عزوجل امر فیء را به رسول خود ارجاع داد. او به هر نحو که بخواهد می‌تواند مصرف کند. آنگاه جهت راهنمایی آن جناب به موارد مصرف فیء فرموده: یکی از موارد آن راه خداست، و یکی هم سهم رسول است، یکی ذی‌القربی، چهارم یتامی، پنجم مساکین و ششم ابن السبیل. سپس موارد راه خدا و یا بعضی از آن موارد را نام برده، می‌فرماید: یکی از موارد سبیل الله فقرای مهاجرین است که رسول هر مقدار که مصلحت بداند به آنان می‌دهد (همان: ۳۵۴/۱۹).

انصار

«وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي

صُدُّوهُمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر: ۹).

یکی دیگر از مسائلی که در خصوص مسئله فیء به وجود آمده این است که آیا انصار نیز مشمول موارد مصرف فیء خواهند شد و می‌توان آیه مذکور را در چارچوب معنایی آیه فیء قرار داد؟

به طور کلی در مورد این آیه دو نظر وجود دارد: برخی از مفسران این جمله را مستأنفه و مستقل از آیه قبل پنداشته‌اند. برخی نیز آن را عطف به ما سبق کرده‌اند. هرکدام از این دو نظر دو حکم مستقل از دیگری ثابت می‌کند.

دیدگاه نخست بر آن است که چون در آیه پیشین حقی را برای انصار ثابت نکرد در این آیه به مدح آنان پرداخته است تا دلگرم شوند (ابی‌السعود، ۱۹۸۳: ۱۹۸/۸). این طیف از مفسران آیه مذکور را مستقل از آیه پیشین دانسته و واو را مستأنفه می‌دانند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۱/۱۸).

دیدگاه دوم، آیه مذکور را عطف به آیه قبل می‌داند، در نتیجه در پی این نظر انصار نیز به سهامداران موارد مصرف فیء افزوده می‌شوند (جصاص، ۱۴۰۵: ۵/۳۲۴).

علامه طباطبایی نیز همین دیدگاه را برگزیده و در تأیید آن اظهار داشته است:

از نظر ما هم مناسب‌تر آن است که جمله "وَالَّذِينَ تَبَوَّؤْا..." و همچنین جمله بعدی را که می‌فرماید: "وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ" عطف بر کلمه "المهاجرین" بگیریم، نه استیناف؛ چون کلمه "للفقراء" بیان مصادیق سهم سبیل الله است. بلکه روایتی هم که می‌فرماید: "به سه نفر از انصار سهم داد" همان‌طور که آن مفسر گفت خود مؤید این نظریه است؛ زیرا اگر سهم در فیء تنها مهاجرین بودند و بس، به سه نفر از انصار سهم نمی‌داد، و اگر فقرای انصار هم مانند مهاجرین سهم می‌بردند، با در نظر گرفتن اینکه به شهادت تاریخ بسیاری از انصار فقیر بودند، باید به همه فقرای انصار سهم می‌داد، نه فقط به سه نفر، و همان‌طور که دیدیم به تمامی مهاجرین سهم داد (و خلاصه کلام این شد که اولاً: اختیار فیء به رسول خدا | سپرده شد، و ثانیاً: ذکر مهاجرین صرفاً به منظور بیان مصداق بوده، نه اینکه مهاجرین سهم

داشته‌اند، و ثالثاً جمله "والذین..." عطف به ما قبل است و جمله‌ای جدید نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۹/۳۵۶).

تابعین

«وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (حشر: ۱۰).

در این آیه دو کلمه «واو» و «جاووا» محل بحث میان مفسران واقع شده است. در نتیجه از دو حیث مصداقی و حکمی نظری یکسان وجود ندارد.

این آیه نیز با تفسیر هر وجه از واو معنایی خاص به خود می‌گیرد. اگر واو را عاطفه بدانیم و به آیه پیشین برگردانیم، این جمله بر طبق سیاق، گفتار منسوب به انصار خواهد بود. علامه طباطبایی همین نظر را برگزیده است (۱۳۷۴: ۱۹/۳۵۸).

آلوسی واو را به معنای عاطفه گرفته و مراد از «من بعدهم» را مهاجرین نخستین دانسته است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۴۸). صاحب محاسن التأویل معتقد است که مراد از جاؤا کسانی هستند که پس از دوران عسرت و هجرت اولیه و در زمان قدرت اسلام به مدینه هجرت کردند (قاسمی، ۱۴۱۸: ۹/۱۸۹). طبرسی مقصود از مصداق این آیه را تابعین برداشت نموده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹/۳۹۳). آیت‌الله مکارم شیرازی نیز همین نظر را برگزیده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۳/۵۲۲) ابن عطیه اندلسی می‌گوید: جمهور علما معتقدند که مصداق این آیه تابعین و همه کسانی است که پس از مهاجرین و انصار خواهند آمد (اندلسی، ۱۴۲۲: ۵/۲۸۸).

اما از جهت حکمی عده‌ای آیه را معطوف به «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» دانسته‌اند. نتیجه‌ای که از حمل واو بر این عبارت به دست می‌آید آن است که اموال فیء مشمول بعد از مهاجرین و انصار نیز خواهد شد. پس با این بیان مراد از آیه تابعین و همه کسانی می‌باشد که پس از مهاجرین و انصار خواهند آمد (مکارم، ۱۳۷۴: ۲۳/۵۲۳؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۸/۲۴۷). قرطبی نیز همین نظر را برگزیده است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۸/۳۲). اما برخی همچون

کیاهراسی، تابعین را مشمول این سهم ندانسته‌اند (کیاهراسی، ۱۴۲۲: ۴/۴۰۷).

نتیجه

از مطالب بیان شده به دست آمد که آنچه از اختلاف نظر میان مفسران فریقین در خصوص آیه فیء وجود دارد به صورت کلی به دو بخش ارتباط معنایی درونی و بیرونی آیه با سوره حشر و آیه انفال و همچنین تعیین مصادیق دارندگان سهم فیء به وجود آمده است. هرکدام از این آرا کوشیده‌اند تا رأی خویش را برپایه آورده‌های ادبی، روایی و کلامی مستند سازند. اما به نظر می‌رسد که نگرشی می‌تواند معنای دقیقی از آیه فیء را ارائه دهد که بیش از هر چیزی معنای اولیه آیه را از منظر قرآن بجوید؛ آن‌چنان‌که حضرت زهرا[ؓ] در قضیه فدک بیش از هر چیزی به کلام الهی استناد جست. بر طبق این نظر ارتباط آیه هفتم با آیه ششم بر مبنای ظاهر قرآن به صورت پیوسته و در هم تنیده است و آیه هفتم در مقام تبیین، نقش مبین را ایفا می‌نماید. در خصوص مسئله سهم ذی‌القربی نیز آیات قرآنی صراحتی آشکار در اعطای این حق به اهل‌بیت دارند و آنچه از خلفا در این باره سر زده یک رفتار کاملاً سیاسی و شخصی و سلیقه‌ای و فاقد هرگونه مبنای قرآنی است که ناهمگونی رفتار خود خلفا در این باره گواه آن است. طرح بحث کیفیت دریافت چنین حقی در میان ذی‌القربی از سوی مفسران اهل‌تسنن حاکی از مخالفت آنان با سیره خلفای سه‌گانه است. جایگاه مهاجرین و انصار و تابعین نیز بر اساس نقشی که الله در این آیه بر طبق نظر علامه ایفا می‌کند (نقشی مستقل و فراتر از حضور تشریفاتی) به عنوان چگونگی مصرف فیء در جهت رضای الهی تعریف می‌شود بی‌آنکه سهمی مستقل در کنار سایر سهامداران برای آنان قائل شویم.

پی نوشتها

۱. آن فاطمة - ابنة رسول الله | سألت أبا بكر بعد وفاة رسول الله | أن يقسم لها ميراثها ما ترك رسول الله مما أفاء الله عليه. فقال لها أبو بكر: إن رسول الله | قال: لا نورث ما تركناه صدقة؛ فغضبت فاطمة بنت رسول الله | فهجرت أبا بكر، فلم تزل مهاجرة حتى توفيت.
۲. أن أبابكر منع فاطمة و بني هاشم سهم ذوي القربى - وجعله في سبيل الله في السلاح و الكراع.
۳. يا بنة رسول الله، ما ورثت أباك ذهباً و لا فضة، و لا كذا، و لا كذا. فقالت: سهمه بخير، و صدقته بفدك؟ فقال: سمعت رسول الله | يقول: إنما هي طعمة أطمعنيها الله حياتي، فإذا مت فهي بين المسلمين.
۴. قد عمدت إلى فدك و كانت صافية لرسول الله | فأخذتها، و عمدت إلى ما أنزل الله من السماء فرفعته مناً.
۵. وَ قَالَ جَمِيعُ الْفُقَهَاءِ هُمْ يَتَأَمَى النَّاسِ عَامَّةً وَ كَذَلِكَ الْمَسَاكِينُ وَ أَبْنَاءُ السَّبِيلِ قَالَ وَ قَدْ رُوِيَ ذَلِكَ عَنْهُمْ ×. و روى محمد بن مسلم عن أبي جعفر × قال: كان أبي يقول: لنا سهم الرسول و سهم ذي القربى و نحن شركاء الناس فيما بقي. بررسى سندی این روایت که از تهذیب الاحکام به دست آمده نشان می دهد صحیح است. سند کامل آن در تهذیب چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سِنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ × قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ (طبرسى، همان: ۴ / ۱۳۴).
۶. الخلفاء الثلاثة لم يخرجوا لهم سهما مخصوصا، و إنما قسموا الخمس ثلاثة أسهم: سهم لليتامى و سهم للمساكين و سهم لابن السبيل.

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی

آلوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

ابن ابی شیبه، المصنف، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، دارالجبل بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

ابن اثیر، محمد بن جریر، الکامل، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵.

ابن البارزی، ناسخ القرآن و منسوخه، بغداد، وزارة التعليم العالی، ۱۴۱۱ق.

ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، عالم الكتاب، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

ابن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، بی چا، بی تا.

ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، احکام القرآن، بیروت، دارالجبل، چاپ اول،

۱۴۰۸ق.

ابن عطیه، محرر الوجیز، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

ابوالسعود، محمد بن محمد، تفسیر ابی السعود (ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن

الکریم)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۹۸۳.

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، مشهد، آستان قدس رضوی،

چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

بخاری، محمد بن اسماعیل، الصحيح، دارالطریق النجاة، ۱۴۲۲ق.

بلاذری، انساب الاشراف، بلاذری، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۳۹۴.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

بیهقی، سنن الكبرى، بیروت، دار الفکر، بی چا، بی تا.

ثعلبي، ابو اسحاق احمد بن ابراهيم، **الكشف و البيان**، بيروت، داراحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

جصاص، احمد بن على، **احكام القرآن**، بيروت، داراحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
الجوهري، السقيفه و الفدك، بيروت، شركه الكتبي للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
حاکم نيشابوري، **المستدرک**، بيروت، دارالمعرفة، بی چا، بی تا.
ذهبی، **تاریخ الاسلام**، بيروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، بيروت، دار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

زمخشري، محمود، **الكشاف**، بيروت، دارالکتب العربي، ۱۴۰۷ق.
شربيني، خطيب، **السراج المنير**، بيروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
صادق تهرانی، محمد، **الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن**، قم، انتشارات فرهنگ اسلامي، چاپ دوم، ۱۳۶۵ق.

طباطبایي محمدحسين، **الميزان**، ترجمه سيد محمدباقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، ۱۳۷۴ق.

طبرسي، فضل بن حسن، **مجمع البيان**، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
طبري، محمد بن جرير، **جامع البيان في تفسير القرآن**، بيروت، دار المعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

طوسي، محمد بن حسن، **التيان**، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی چا، بی تا
_____ **تهذيب الاحكام**، تهران، دار الکتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
طيب سيد عبدالحسين، **اطيب البيان في تفسير القرآن**، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

عسكري، مرتضى، **معالم المدرستين**، مركز الطباعة و النشر للمجمع العالمى لأهل البيت ^، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.

فاضل مقداد، جمال الدين مقداد بن عبدالله، **كنز العرفان في فقه القرآن**، تهران، مرتضوى، چاپ اول، ۱۳۷۳ق.

بازخوانی کیفی و زمانی جمع و تدوین قرآن با تکیه بر دیدگاه علامه طباطبایی و... □ ۲۳

فخر رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**، بیروت، احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.

فضل الله سید محمد حسین، **من وحی القرآن**، بیروت، دارالملاک للطباعة والنشر، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.

قاسمی، محمد جمال الدین، **محاسن التاویل**، لبنان دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ق.

کیاهاوسی، **احکام القرآن**، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

مسلم بن حجاج نیشابوری، **الصحيح**، بیروت، دارالفکر، بی‌جا، بی‌تا.

مطهری، مرتضی، **آشنایی با قرآن**، تهران، صدرا، بی‌جا، بی‌تا.

مغنیه، محمد جواد، **الکاشف**، قم، دار الکتب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

— **المبین**، قم، دار الکتب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۲۵ق.

مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، قم، دارالکتب اسلامی، چاپ دوازدهم ۱۳۷۴.

نسایی، سنن، بیروت دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۴۸.

هیثمی، **مجمع الزوائد**، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌جا، ۱۴۰۸ق.

واحدی، **الوجیز**، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

واقدی، **مغازی**، بیروت، موسسه الاعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.

یاقوت حموی، **معجم البلدان**، بیروت، دار صادر، چاپ دوم، ۱۹۹۵.

یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، بیروت، دار صادر، بی‌تا.